

آیا پیروان مسیح گوسفند اند؟!؟

بهرام صالحی

مطمئن هستم که خوانندگان ما ، چه مومنان و چه ملحدان ، با دیدن تیتراژ این مقاله ، می خواهند به ما انتقاد کنند که چرا فحش و ناسزا میگویید و چرا توهین میکنید؟! که به همگان اطمینان میدهم که بعد از اتمام مطالعه این نوشته نظر دیگری خواهند داشت!

ما به مسیحیان توهین نمیکنیم ، بلکه پیامبرشان است که به آنها توهین کرده است و صفت گوسفند را به آنها داده است . بر عکس ، هدف از این نوشته این است که بگوید انسانها گوسفند نیستند . این مذاهب هستند که انسانها را گوسفند می خوانند و این چنین آنها را خطاب می کنند .

ما پشت تمام ادعاهایمان اسناد و مدارک بسیار محکمی داریم . برای اثبات اینکه عیسی پیروانش را گوسفند خطاب کرده است مراجعه می کنیم به کتاب نامقدس! در بخش پایانی عهد جدید ، انجیل متی قسمت " بازگشت به زمین در آخر زمان " عیسی بی پیروانش می گوید :

" هنگامی که من مسیح موعود با شکوه و جلال خود و همراه با تمام فرشتگانم بیایم آنگاه بر

صفحه ۳

باید برای سکولاریسم و عقب راندن اسلام بجنگیم

مذهبی برای حفظ فرزندانش استفاده می کرد. در دوران کودکیم، دین بمعنی این بود که من یک نیروی بسیار قدرتمند پدر - مانند مراقب و بر بالای سر خود داشتم که در هر شرایط سخت و ناجوری از من مواظبت می کرد. اطمینان از اینکه بدی و شر پیروز نخواهند شد و زجر و ناراحتی مردم بیگناه بی جواب نخواهد ماند، برای من تسکین بخش و آرامش دهنده بود. وسوسه تسلیم شدن به دین و خدا قوی بود.

تردید من درباره دین زمانی که دوازده سالم بود شروع شد. من آماده بودم که هر چه لازم است برای حفظ اعتقاد به دین و خدا را انجام بدهم. اما دست آخر راه پر و پیچ و خم و سخت بی خدایی را در پیش گرفتم. من پناه گرفتن در سایه یک نیروی آسمانی را رها کردم اما زندگی دینامیک و پویایی را در پیش گرفتم که به من اجازه می داد که سوال و تردید کنم و زندگی و هستی انسان را جستجو کنم و بازیابم. دین را مورد تردید قرار دادم، آن را رد کردم و آته ایست شدم چون نمی توانستم ریاکاریها و بی مایگی های دین را هضم کنم، و آته ایست شدم چون دین مرا بعنوان یک انسان محدود می کرد. من آته ایست باقی می مانم چون خودم را بعنوان یک انسان بازیافته ام و خود را شایسته این می بینم که که دین و خدا مرا الینه و از خود بیگانه نکند، و آته ایست باقی می مانم به این

خاطر که احتیاج ندارم دین به من بگویند کی هستم و هویتم چیست. اما آن سالهای جستجو برای یافتن حقیقت و بازیابی انسان، بسرعت با سالهای وحشت، سالهای خونریزیها و کشتارهای اسلام سیاسی جایگزین شد. گرچه من اسلام را ترک کرده بودم اما ناچار شدم اسلام را زندگی کنم. در سالهای جوانیم هزاران روز را زندگی کردم که در آنها اسلام سیاسی خون ریخت. از سال ۱۹۷۹ تاکنون یکصد هزار انسان، زن و مرد و کودک در ایران با نام الله اعدام و کشته شده اند. من سالهای ترور بی دینان، بی خدایان و از اسلام برگشتگان و مخالفان سیاسی جمهوری اسلامی در ایران و خارج را زندگی کرده ام. سالهای سرکوب و وحشیانه زنان و بیرحمی فوق العاده علیه زنانی که سلطه حجاب اجباری و آپارتاید جنسی را قبول نکردند. من همراه با هزاران بی دین و بی خدا و زندانی سیاسی با دستور حاکم شرع نماینده الله و شریعه شکنجه می شدیم؛ شکنجه می شدیم و در همانحال هم آیات قرآن در مورد کفار در شکنجه گاهها و سیاهچالها پخش می شد. صدایی که آیات قرآن را میخواند با فریادهای دردآلود ناشی از تحمل شکنجه از سوی ما قاطی می شد.

کافران و بی خدایان در اسلام حق زندگی کردن ندارند. باید کشته بشوند. بر اساس فرهنگ اسلامی، گناهان به دو دسته تقسیم می شوند:



اعظم کم گویان

ترجمه سخنرانی اعظم کم گویان در کنفرانسی با عنوان "قربانیان جهاد" که بخشی از شصت و یکمین اجلاس سالانه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل بود و همراه با یک کنفرانس مطبوعاتی در ۱۸ آوریل ۲۰۰۵ در مقر سازمان ملل در ژنو - سویس برگزار گردید.

خوشحالم که در جمع فعالین و اندیشمندان آته ایست، سکولاریست و مدافع حقوق زن در چنین کنفرانسی حضور دارم. من بعنوان یک بی خدا که اسلام و مذهب را در سن پانزده سالگی تماما کنار گذاشت، و بعنوان یک فعال حقوق زن که از کشت و کشتارهای اسلام سیاسی در ایران جان بدر برده در اینجا سخنرانی می کنم.

مسلمان بودن من مانند همه کودکانی که تصادفا در خانواده های مسلمان دنیا می آیند ارثی بود. پدر و مادرم مسلمانان معمولی بودند. پدرم نسبتا فکر بازی داشت اما مادرم دین را به ما تلقین می کرد و از اصول

دست مذهب از زندگی مردم کوتاه!

آنوه ای که خورده شود، بگیر و موزه ها وجود دارد و میتوان این نزد خود ذخیره نما تا برای تو و روند تکامل را، مستند به وضوح آنها خوراک باشد. " دید، چرا باید این حقایق را منکر ابعاد کشتی ذکر شده حدودا دویست شویم و برویم آن خرافه های به پایه در پنجاه متر میشود. صدها و اساس را باور کنیم که خدا ما را هزاران نوع از اقسام جانوران چه شبیح خود آفریده است؟! ما از عقل چهارپایان، پستانداران، درندگان یک گوسفند انتظار نداریم این و حشرات و غیره بر روی زمین حقایق را بفهمد. اما از عقل سالم زیست می کنند. آخر عقل سلیم باید یک انسان چنین انتظاری داریم.

بپرسد که چگونه ممکن است این خرافه های از این دست بسیار و همه جانور در روی یک کشتی با ابعاد ذکر شده جا بگیرند!!! سفر پیدایش می گوید که: که روی گذشته از اینها غذای این همه جانور زمین هیچ چیز نبود و همه جا را هم برای مدت هفتاد روز باید در خشکی بود و خدا ما را از روی زمین بلند میکرده است! این یعنی کشتی ذخیره کنند!!!

انواعی از جانداران که دیگر نسل آنها انقراض پیدا کرده، هستند مانند دایناسور ها، که آنقدر درشت اندام هستند که حتی یکی از آن ها هم اگر بتوان روی چنین کشتی ای جا داد، وزن آن آنقدر سنگین است که فوراً کشتی قرق می شود!!!

ممکن است یک گوسفند نتواند این خرافه ها بفهمد و آنها را نقد کند، ولی از یک انسان انتظاری بیش از این داریم!

به سراغ یکی دیگر از خرافه های کتاب نامقدس می رویم که در سفر پیدایش می گوید: پس خدا آدم را بصورت خود آفرید. او را بصورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید. و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمابید.

من از شما مسیحیان و نیز مسلمانان پرداخت و یهودیان که آنها نیز به این گفته باور دارند، می خواهم که جلوی با دیده انتقادی کتاب مقدس را یک آینه برونند و عکس یک میمون بخوانند و آن را نقد کنند، پی بردن را هم در دست خود بگیرند، و به خرافه ها بسیار سهل است، بعد بگویند که آیا صورت آنها به کافیسیت آن پیش فرض را که این کدام یک بیشتر شبیح است، میمون یا خدا!؟

شباهت های عینی و حقیقی را که فیزیک بدن انسان با بدن میمون ها دارد را هیچ عقل سالمی که به دو چشم بینا مجهز است، نمی تواند آن را منکر شود، چرا این حقایق عینی را منکر شویم که انسان در روند تکامل آنها توهین میکنیم. ما این مقدسات طبیعت انسان شده است و اسناد و اسکلتهای انسان های اولیه در

از صفحه ۱
تخت با شکوه خود خواهم نشست. سپس تمام قوم های روی زمین در مقابل من خواهند ایستاد و من ایشان را از هم جدا خواهم کرد. همانطور که یک چوپان گوسفندان و بز را از هم جدا می کند! گوسفندان را در طرف راستم قرار میدهم و بزها را در طرف چپم! آنگاه به عنوان پادشاه به کسانی که در راست منند، خواهم گفت بیایید عزیزان من!!!

پس دیدید که این مسیح است که به پیروانش صفت گوسفند را میدهد. ما به مسیحیان میگوییم که شما انسان هستید، شان و مقام انسانی خود را دریابید و اجازه ندهید که کسی چنین جسارتی کند و شما را گوسفند خطاب کند. گوسفند حیوانی است که از قدرت تفکر عاجز است. و به نفهمی مشهور است و این صفت را برای دشنام دادن به کسی که هیچ نمیفهمد بکار میبرند. عیسی شما را گوسفند می خواهد، می خواهد شما نادان باشید، چشم و گوش بسته به آن همه خرافات ایمان داشته باشید و بدون تفکر و تعقل تنها از چوپان خود پیروی کنید. می خواهد گوسفند باشید که فکر نکنید، که مبدا انتقاد کنید، انتقاد کنید به آن همه خرافاتی که طی گذشت صد ها سال بر مغز های شما تحمیل شده است. آخر تا کی؟! آیا نمی خواهید به هویت انسانی خود برگردید و انسان باشید؟! دست از این خرافه ها بردارید. از هیچ چیز نترسید، از تفکر، از انتقاد و اعتراض بر علیه آن خرافه ها نترسید، خدایی آنجا نیست که شما را آزار برساند، دنیای دیگری در کار نیست که آنجا شما را بخواهند مجازات کنند. نترسید، به خود بیایید، خود را باور کنید که یک انسان دارای فهم و شعور و قدرت تصمیم گیری هستید، نه گوسفندی که چشم و گوش بسته فقط از چوپانش پیروی می کند. آخر کمی روی آن چرندیات و خرافاتی که در کتاب مقدس آمده است

فکر کنید، چگونه میشود کسی روی صورت کسی نست بکشد و بیماری هایش را شفا دهد؟! آیا خود شما به محض اینکه احساس بیماری کردید برای درمان به پزشک مراجعه نمی کنید؟ و آیا پزشکان تا به حال درد های شما را درمان نکرده اند که نیازی به شفا و دست آویز به خرافه داشته باشید؟ شفا دادن یعنی چه؟ اگر مسیح معجزه کرد و چندین نفر را شفا داد، که هیچ سندی برای اثبات این ادعا ها وجود ندارد و آنها داستانهای خرافی هستند، اگر مسیح چنین کرد، در مقابل پزشکان حقیقی، مگر روزانه چندین و چند بیمار را حقیقتاً درمان نمی کنند؟ پس اینها که صدها برابر مسیح معجزه دارند، چرا این حقایق عینی را انکار میکنند و در عوض آن داستانهای خرافی پوسیده دوران جهل تاریخ را باور می کنید.

یکی دیگر از داستانهای کتاب نامقدس را اینجا می آوریم تا با هم آن را نقد کنیم و ببینیم که چه خرافاتی را تا امروز باور داشته ایم. در عهد قدیم در کتاب سفر پیدایش، خدا به نوح دستور میدهد که یک کشتی بسازد و مشخصات آن را هم به نوح این چنین می گوید: " که طول کشتی سیصد ذراع باشد، عرضش پنجاه ذراع و ارتفاع آن سی ذراع و روشنی ای برای کشتی بساز و آن را به ذراعی از بالا تمام کشتی را در جنب آن بگذار، و طبقات تحتانی و وسطی و فوقانی بساز. حدودا دویست متر در 50 متر زیر اینک من طوفان آب را بر زمین می آورم تا هر جسدی را که روح حیات در آن باشد، از زیر آسمان هلاک گردانم. و هر چه بر زمین است، خواهد مرد.

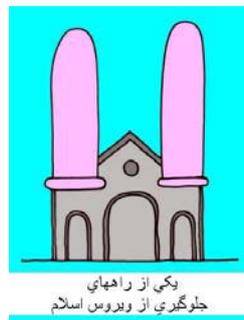
جفتی از همه حیوانات به کشتی در خواهی آورد، تا با خویشان زنده نگه داری. از هر حیوانی نر و ماده باشد. از هر پرندگان به اجناس آنها و از هر بهایم به اجناس آنها و از هر حشره زمین به اجناس آنها، دو به دو از همه نزد تو آیند تا زنده نگه داری.

آنچه که CNN هرگز در مورد مذهب به شما نمی گوید

ترجمه: اعظم کم گویان

که خدایی در کار نیست
 که شما تا ابدیت زندگی نخواهید کرد
 که کشتی نوح هیچوقت وجود نداشته است
 که مسیحیت بعنوان آئین خشن یک سکت در انتظار رستاخیز مسیح قرن یکمی آغاز شد و وقتی مسیح رستاخیز کننده آن ظهور نکرد ناچار شد
 که بطور صلح آمیز با سایرین کنار بیاید
 که بنیادگرایان چه مسیحی و چه مسلمان بیش از هر چیز احمقند
 که بسیاری از مسیحیان پروتستان وقتی درباره انجیل حرف می زنند قادر نیستند توصیف کنند "الغرض ناپذیر" یعنی چه
 که اغلب مسیحیان مخالف تحقیق در مورد سلول شکل دهنده جنین- تصور می کنند این تحقیق به معنی کشتن نوزادان به منظور دسترسی به
 مغزهایشان است
 که اسرائیل بر طبق کتاب انجیل عصر قدیم - از پس از سال 720 قبل از مسیح (مسیحی) وجود نداشته است. این اسرائیل 200 سال بیشتر وجود
 نداشت و اسرائیل مدرن تا قبل از سال 1948 وجود خارجی نداشته است
 که هیچ یهودی ای عبارت یهود - مسیحی را زمانی که بحث در مورد اتیک و اصل ناظر بر اخلاق است را بکار نمی برد
 که محمد یک عرب خیال پرداز قرن یکمی که فکر می کرد خدا با او حرف می زند - یک مسلمان نبود
 که مسیح یک یهودی خیال پرداز قرن یکمی - که اگر وجود داشته است- فکر می کرده که خدای ابراهیم پدر او بوده - یک مسیحی نبود
 که بسیاری از اعراب فلسطینی ها را دوست ندارند
 که دین از علل و نه مایه درمان خشونت در خاورمیانه است
 که بسیاری از لبنانی ها که شیعه نیستند ترجیح می دهند فنیقی نامیده شوند نه عرب
 که سنت روشنفکری در میان اعراب که گویا علوم ستاره شناسی و جبر را به ما داده است - در واقع چنین نکرده است
 که کلیه ادیان مساله شان صلح و عشق و برادری نیست بخصوص لغت اسلام از کلمه عربی صلح مشتق نشده بلکه از واژه تسلیم مشتق گردیده
 است
 که واژه جهاد تاریحا بمعنی تلاش درونی برای دستیابی به تکامل معنوی نبوده بلکه بمعنی کشتن دشمنان اسلام قبل از اینکه آنها مسلمانان را
 بکشند - می باشد
 که تقریبا هیچکس در خاورمیانه عقیده ندارد که آینده این منطقه در دست مسلمانان "میان رو" هست یا خواهد بود
 که آته ایسم و اومانیسیم سکولار و آگنوستیسیم همگی اجزای سیاسی فرهنگ پلورالیستی اروپا و امریکای مدرن هستند
 که وقتی سکولاریسم شکست بخورد دمکراسی در کار نخواهد بود
 که تولرانس مذهبی در خاورمیانه ممکن نیست
 که عبارت "آزادی و دمکراسی" تا زمانی که سکولار نباشند هیچچیک مفهومی نخواهند داشت
 که تا قبل از جنگ آمریکا علیه عراق رئیس جمهور آمریکا نمی دانست که عراق - عدن یا بین النهرین انجیلی (به روایت انجیل) بوده است
 که رئیس جمهور آمریکا فکر می کند که تمایز بین سنی و شیعه مانند تمایز بین متدیست و پرسبترین است
 که رژیم "دمکراتیک" جدید عراق یعنی همان شیعیان عراق - و نه سوریه یا ایران تا قبل از اشغال عراق توسط آمریکا - حامی سرسخت
 حزب الله بودند
 که آنچه که ارکان دمکراسی در عراق خوانده می شود چیزی جز تروریست های جنوب لبنان نیستند

لرزاند. هر تغییری در ایران نه تنها
 فوق العاده تغییر کرده است. جنبش زندگی مردم در ایران را تحت
 برای سکولاریسم و آته ایسم، برای تاثیر قرار می دهد بلکه تاثیرات
 افکار و ایده ها و فرهنگ مدرن، عمیقی در منطقه و جهان خواهد
 برای آزادیهای فردی، برای رهایی داشت.
 و برابری زنان و حقوق مدنی از این رو نبرد ما برای روشنگری
 گسترده است. زنان و کارگران و و مقهور کردن اسلام به اراده، کلام
 جوانان پیشقراولان این نبرد هستند، و خواست انسان در ایران حیاتی
 نبردی که اساس و بنیانهای سیستم است.
 اسلامی را تهدید می کند و می



سکس و مسائل جنسی در اسلام

برایان ویتاکر - رویترز

ترجمه: نسترن آل آقا

در حالیکه علمای دینی جایگاه فرهنگی را در ازدواج مورد سوال قرار داده اند روحانیون اسلامی مشغول بحث داغی بر سر رفتارهای جنسی قابل قبول و مجاز هستند.

یک بحث داغ مذهبی در مصر در جریان است. سوال این است: آیا وقتی مشغول سکس هستید با لباس این کار را می کنید؟

این بحث زمانی شروع شد که دکتر رشاد خلیل یک کارشناس قانون اسلامی از دانشگاه ال ازهر در قاهره هشدار داد که لخت بودن کامل در هنگام رابطه جنسی ازدواج را فاقد اعتبار می کند. علمای دیگر حکم او را رد کردند و از جمله یکی از این علما حکم داد که هر چیزی که زن و شوهر را به یکدیگر نزدیک کند باید مجاز باشد. دیگری گفت اشکالی ندارد که زن و شوهر مادام که به آلت تناسلی یکدیگر نگاه نکنند - یکدیگر را در هنگام سکس ببینند. برای اجتناب از مشکلات در آن ناحیه او پیشنهاد کرد که زوجین زیر پیتوسکس داشته باشند.

اسلام برخلاف مسیحیت که سکس را سانسور و سرکوب می کند دارای سنت طولانی در طرح علنی سکس و مسائل جنسی است. این - تا حد معینی سالم تر از مسیحیت است. در حالیکه کشیش های کاتولیک باید عذب بمانند روحانیون مسلمان می توانند ازدواج کنند و از رابطه جنسی با زنانشان لذت

ببرند. در بسیاری از نقاط دنیای مسلمان بخصوص در مناطقی که مردم فقیر و بیسوادند امام های محلی کسانی هستند که مردم برای امور مربوط به سکس و ازدواج به آنها رجوع می کنند.

طی چند سال گذشته صدها "فتوای" اسلامی غالباً توسط روحانیونی که تحصیلات نامعتبر و پائینی دارند صادر شده که در مورد مسائل مختلف از جمله سکس توسط ای میل برای آنان ارسال شده است. برخی از پاسخ های آنها در مورد اینکه "مسلمانان خوب" در هنگام سکس در رختخواب چه باید بکنند و نکنند چنان بی پرده است که افراد زیر 18 سال باید از خواندن آنها پرهیز کنند. در حالیکه برخی از پاسخ ها روشن است برخی دیگر قابل تفسیر هستند و خواننده بالای 18 سال احتیاج دارد از آخوند دیگری نظرخواهی کند تا بتواند به آن رهنمود بدرستی عمل کند.

واقعیت این است که من هیچوقت فکر نمی کردم که مسلمانان باید در هنگام خصوصی ترین و تنگاتنگ ترین لحظات در هنگام سکس باید لباس تنشان باشد تا اینکه چند ماه قبل از سایت "اسلام آن لاین" دیدن می کردم که زیر نظر روحامی معروف و جنجالی یوسف ال غرداوی است.

واقعیت این است که من هیچوقت فکر نمی کردم که مسلمانان باید در هنگام خصوصی ترین و تنگاتنگ ترین لحظات در هنگام سکس باید لباس تنشان باشد تا اینکه چند ماه قبل از سایت "اسلام آن لاین" دیدن می کردم که زیر نظر روحامی معروف و جنجالی یوسف ال غرداوی است.

واقعیت این است که من هیچوقت فکر نمی کردم که مسلمانان باید در هنگام خصوصی ترین و تنگاتنگ ترین لحظات در هنگام سکس باید لباس تنشان باشد تا اینکه چند ماه قبل از سایت "اسلام آن لاین" دیدن می کردم که زیر نظر روحامی معروف و جنجالی یوسف ال غرداوی است.

واقعیت این است که من هیچوقت فکر نمی کردم که مسلمانان باید در هنگام خصوصی ترین و تنگاتنگ ترین لحظات در هنگام سکس باید لباس تنشان باشد تا اینکه چند ماه قبل از سایت "اسلام آن لاین" دیدن می کردم که زیر نظر روحامی معروف و جنجالی یوسف ال غرداوی است.

واقعیت این است که من هیچوقت فکر نمی کردم که مسلمانان باید در هنگام خصوصی ترین و تنگاتنگ ترین لحظات در هنگام سکس باید لباس تنشان باشد تا اینکه چند ماه قبل از سایت "اسلام آن لاین" دیدن می کردم که زیر نظر روحامی معروف و جنجالی یوسف ال غرداوی است.

واقعیت این است که من هیچوقت فکر نمی کردم که مسلمانان باید در هنگام خصوصی ترین و تنگاتنگ ترین لحظات در هنگام سکس باید لباس تنشان باشد تا اینکه چند ماه قبل از سایت "اسلام آن لاین" دیدن می کردم که زیر نظر روحامی معروف و جنجالی یوسف ال غرداوی است.

واقعیت این است که من هیچوقت فکر نمی کردم که مسلمانان باید در هنگام خصوصی ترین و تنگاتنگ ترین لحظات در هنگام سکس باید لباس تنشان باشد تا اینکه چند ماه قبل از سایت "اسلام آن لاین" دیدن می کردم که زیر نظر روحامی معروف و جنجالی یوسف ال غرداوی است.

واقعیت این است که من هیچوقت فکر نمی کردم که مسلمانان باید در هنگام خصوصی ترین و تنگاتنگ ترین لحظات در هنگام سکس باید لباس تنشان باشد تا اینکه چند ماه قبل از سایت "اسلام آن لاین" دیدن می کردم که زیر نظر روحامی معروف و جنجالی یوسف ال غرداوی است.

کتاب سیاه جهاد: ظهور و زوال اسلام‌گرایی

ژیل کیل ترجمه: داود خدابخش

ژیل کیل، اسلام‌شناس فرانسوی در کتاب پرفروش خود زیر عنوان «کتاب سیاه جهاد؛ ظهور و زوال اسلام‌گرایی» پدیده‌ی اسلام‌گرایی را در گستره‌ی جهان اسلام شرح می‌دهد. اینکه طی ۲۵ سال گذشته پیشقراولان اسلام‌گرایی چه کسانی بودند، چه می‌خواستند، زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی فرارویی این جنبش کدام هاست و امروز اسلام‌گرایی در چه جایگاهی قرار دارد و تا چه اندازه به اهداف خود نائل آمده است. به باور ژیل کیل سه شخصیت پرنفوذ اسلامی «سید قطب» از اخوان المسلمین مصر، «مولانا مودودی»، رهبر سازمان جماعت اسلامی پاکستان و «آیت اله خمینی»، رهبر انقلاب اسلامی ایران را باید از پیشتازان و ایدئولوگ‌های جنبش اسلام‌گرایی امروز دانست.

نویسنده بطور میسوط به تمامی جنبش‌های تجدید حیات اسلامی می‌پردازد و با دقت در خور توجهی علل اجتماعی ظهور چنین جنبشی را در این مقطع تاریخی بررسی می‌کند. از نظر ژیل کیل، اسلام‌گرایی، چه از نوع سنی و چه شیعی آن، برغم تلاش‌های بسیار شکست خورده است. وی با استناد به نظریه‌پردازان و فعالان امروز اسلام‌گرا و نتیجه‌گیری از تجربه‌ای که آنها پشت سر نهادند این شکست را ثابت می‌کند. ولی شکست نه به معنای زوال اندیشه‌ی دینی، بلکه بدان معنا که اسلام‌گرایان با درس‌گیری از تجارب تلخ گذشته به رویکرد تعامل رسیده‌اند. این گرایش در آنها بیدار گشته که باید با دگراندیشان سکولاری که تا دیروز آنها را لعن و نفرین می‌کردند، همکاری و همفکری داشت و از یک نظام اجتماعی و سیاسی صرف اسلامی باید دست شست.

ژیل کیل در فصل پایانی این کتاب ۵۳۰ صفحه‌ای جمع‌بندی از پژوهش خود ارائه می‌دهد و می‌پرسد، آیا جهان اسلام در مسیر یک «دمکراسی اسلامی» قرار گرفته است؟

نویسنده در این کتاب نشان می‌دهد که «ایران اسلامی» را خوب می‌شناسد. وی بطور نوجوانب حرکت‌های سیاسی و ایدئولوژیک ایرانیان و تضادهای قشرهای گوناگون جامعه با نظام حاکم شاهنشاهی را مورد مذاقه قرار می‌دهد؛ حرکت‌هایی که بستر انقلاب اسلامی را فراهم آوردند. و این انقلاب، که رهبرانش نخست‌قصد صدور آن را به سراسر جهان اسلام داشتند، شوری در میان اسلام‌گرایان برانگیخت. وی در بخشی از کتاب به «درس‌ها و تضادهای انقلاب اسلامی ایران» می‌پردازد و از جمله می‌نویسد: جوانانی که پیش از انقلاب از روستاها روانه‌ی شهر شده و خواندن و نوشتن را آموخته و با زندگی شهری و امکانات آن آشنا شده بودند، گرایشات مذهبی شدیدتری از خود نشان می‌دادند. و با ورودشان به دانشگاه‌ها (بیشتر در رشته‌های فنی) به آگاهی سیاسی دست یافتند و بدلیل نبود مشارکت سیاسی در حاکمیت رژیم پهلوی به ایدئولوژی‌های مارکسیستی و اسلامی و یا التقاطی دست یازیدند و یا از «ایده‌ئولوژی جهان سومی» علی‌شریعی متأثر شدند.

کیل می‌افزاید، جمهوری اسلامی از همین جوانان شهری با تبار روستایی که برای انقلاب رزمیده و از جانبازان جبهه‌های جنگ علیه عراق بودند، برای خود قشری از حامی ساخت و به آنان امتیازاتی داد که در اختیار دیگر شهروندان نبود. خانواده‌ی شهدا می‌توانستند فرزندان خود را بدون آزمون ورودی به دانشگاه‌ها بفرستند و از بنیادهای ثروتمندی که زیر نظر روحانیان بود، به وفور بورس تحصیلی دریافت دارند و از خانه‌ها و مواد غذایی و امکانات رفاهی با یارانه‌های دولتی بهره‌مند شوند. و بدین گونه حاکمان ایران یک رویکرد حامی پرور (کلابینتالیستی) را برگزیدند تا برای حفظ نظام خود قشری را بی‌پرواوند که موجودیتش در گرو موجودیت نظام جمهوری اسلامی باشد. و این رویکرد در تضاد با منافع دیگر اقتشار جامعه قرار گرفت.

اگر زن بخواهد. بنظر می‌آید این یک نظر مشترک است اما روحانیون سنی آن را قبول ندارند. "سکس از راه معقد گناهی فاحش و کاملاً ممنوع است چه زن با آن موافق باشد یا مخالف.

بیشترین مخالفت مذهبی با سکس از راه معقد بدلیل مساله تولید مثل بعنوان هدف اصلی ازدواج است همان دلیلی که باعث مخالفت علمای اسلامی با خود-ارضایی می‌شود: "اتلاف ماده جنسی".

دقیقاً بخاطر پیشگیری از بارداری است که برخی از مسلمانان از راه معقد سکس دارند. مردی که برای سکس از راه معقد سکس استفاده از آن را توجیه نمی‌کند. از این روش شنیع استفاده نکنید و بجای آن از وسایل مختلف موجود در بازار استفاده کنید.

هرچه علمای مسلمان حاملگی را دلیل اولیه سکس و ازدواج می‌دانند اما در مورد تنظیم خانواده مصلحت‌گرا تر از کلیسای کاتولیک هستند. وسایل جلوگیری از بارداری مجاز هستند گرچه احکام اسلامی ممکن است پیچیده باشند. روحانیون شیعه منعطف‌تر از سنی‌ها هستند. از جمله "ازدواج موقت" یک سنت شیعه است که در عمل فحشا را قانونی می‌کند. روحانیون سنی بخصوص در سنت وهایی هرچه را که کمترین عنصر لذت بخشی را دارد حرام می‌کنند.

اگر زن بخواهد. بنظر می‌آید این یک نظر مشترک است اما روحانیون سنی آن را قبول ندارند. "سکس از راه معقد گناهی فاحش و کاملاً ممنوع است چه زن با آن موافق باشد یا مخالف.

بیشترین مخالفت مذهبی با سکس از راه معقد بدلیل مساله تولید مثل بعنوان هدف اصلی ازدواج است همان دلیلی که باعث مخالفت علمای اسلامی با خود-ارضایی می‌شود: "اتلاف ماده جنسی".

دقیقاً بخاطر پیشگیری از بارداری است که برخی از مسلمانان از راه معقد سکس دارند. مردی که برای سکس از راه معقد سکس استفاده از آن را توجیه نمی‌کند. از این روش شنیع استفاده نکنید و بجای آن از وسایل مختلف موجود در بازار استفاده کنید.

هرچه علمای مسلمان حاملگی را دلیل اولیه سکس و ازدواج می‌دانند اما در مورد تنظیم خانواده مصلحت‌گرا تر از کلیسای کاتولیک هستند. وسایل جلوگیری از بارداری مجاز هستند گرچه احکام اسلامی ممکن است پیچیده باشند. روحانیون شیعه منعطف‌تر از سنی‌ها هستند. از جمله "ازدواج موقت" یک سنت شیعه است که در عمل فحشا را قانونی می‌کند. روحانیون سنی بخصوص در سنت وهایی هرچه را که کمترین عنصر لذت بخشی را دارد حرام می‌کنند.

ژیل کپل در بخشی دیگر از کتاب خود می نویسد: جنبش اسلام‌گرایی همانند مصر و چند روز پس از آنکه رئیس دولت سودان ژنرال عمر البشیر با یک کودتا (در ۱۸ دسامبر ۱۹۹۹) ایدئولوگ و نظریه‌پرداز اسلامی حسن ترابی را که از سرکردگان رژیم حاکم و دشمن قسم‌خورده ی آمریکا و کشورهای محافظه کار عربی بود، به قتل رساند، روزنامه‌ی «القدس العربی» چاپ لندن تفسیر نویسنده ی سرشناس «عبدالوهاب الافندی» را در شماره‌ی ۲۹ دسامبر ۱۹۹۹ خود منتشر ساخت.

افندی سودانی است و در انگلیس درس خوانده و زندگی می کند و پیش از آن کتابی مبسوط و در خور توجه نگاشته و در آن به هواداری از اسلام‌گرایی در کشور زادگاهش سودان برخاسته بود. وی عنوان این مقاله‌ی تفسیری خود را گذارده بود: «تجربه‌ی سودان و بحران جنبش اسلام‌گرایی امروزی: درس‌ها و معناها». خود این عنوان نشان از یأس و سرخوردگی وی را می رساند. افندی در این تفسیر از رشته ی طولانی ناکامی‌های جنبش «احیای اسلامی» (در اواخر دهه ی نود میلادی نام می‌برد. این رشته ی دراز از وقایع افغانستان آغاز کرده و حذف اسلام‌گرایان و نیز حذف معاون نخست‌وزیر مالزی «انور ابراهیم» را در بر می گیرد. عبدالوهاب الافندی در تفسیر خود، پیرامون افغانستان در زمامداری حکومت طالبان و القاعده می‌نویسد و معتقد است که افغانستان پیش از آنکه به یک فاجعه در نوع خود بدل گردد، بزرگترین پیروزی جنبش اسلام‌گرایی در عصر حاضر بود و او البته بعنوان یک سنی مذهب مؤمن، انقلاب اسلامی شیعه ی ایران را «فراموش» می‌کند. ولی از نظر افندی، برغم تمامی تفاوت‌ها، یک وجه مشترک میان افغانستان و سودان وجود دارد و آن اینکه: «از آنجا که هیچ دشمن خارجی در این کشورها دخالت نکردند، بنابراین باید مسئولیت همه

چیز را به گردن اسلام‌گرایان گذارد. شاید بهتر می‌بود که این جنبش اسلام‌گرایی همانند مصر و الجزایر تحت فشار و سرکوب حکومت‌ها قرار می‌گرفت، تا شاید بتواند تاج شهیدپروری را بر سر بگذارد. در هر دوی این کشورها هنگامی که قدرت را بدست گرفتند، در همان آزمون نخستین ناکامی و ناتوانی خود را به نمایش گذاردند و نفهمیدند که باید اختلافات داخلی خود را بدون احساسات قشری و بصورت دمکراتیک حل کرد. مدت کوتاهی از قدرت‌گیری‌شان نگذشته بود که با اتهام‌زنی به یکدیگر به کشتار هم برخاستند.»

افندی اسلام‌گرا حتما از مورد دیگری نام می‌برد. در مالزی «انور ابراهیم» که امید بزرگ اسلام‌گرایان بود، نخست توسط دیکتاتور این کشور «مهاتیر بن محمد» (به اوج قدرت و به معاونت نخست‌وزیری می‌رسد، سپس به وی اتهام همجنس‌گرایی می‌زنند و او را رها می‌سازند. بدین گونه هواداران انور ابراهیم به همین بن بست می‌رسند. می کتاب ۵۳۲ صفحه‌ای ژیل کپل جنبش‌شان از هواخواهان سرسخت و پرشور رژیم خوکامه بودند. بطوریکه رژیم مهاتیر بن محمد آنها را در قدرت سهیم ساخت، بنده‌نوازی‌ها کرد و به ثروت رساند. ذهن آنها تهی از چیزی بنام دمکراسی بود و کمترین معنایی از دمکراسی نمی‌شد در آن یافت. این اسلام‌گرایان خود را به کیش «مهاتیر بن محمد» وفادار می‌دانستند؛ دیکتاتوری که از «ارزش‌های آسیایی» داد سخن می‌داد و به بهانه‌ی برتری منافع جامعه بر منافع فرد، «آزادی» را تحقیر می‌کرد و آن را یک «ارزش غربی» می نامید.

افندی اسلام‌گرا حتما از مورد دیگری نام می‌برد. در مالزی «انور ابراهیم» که امید بزرگ اسلام‌گرایان بود، نخست توسط دیکتاتور این کشور «مهاتیر بن محمد» (به اوج قدرت و به معاونت نخست‌وزیری می‌رسد، سپس به وی اتهام همجنس‌گرایی می‌زنند و او را رها می‌سازند. بدین گونه هواداران انور ابراهیم به همین بن بست می‌رسند. می کتاب ۵۳۲ صفحه‌ای ژیل کپل جنبش‌شان از هواخواهان سرسخت و پرشور رژیم خوکامه بودند. بطوریکه رژیم مهاتیر بن محمد آنها را در قدرت سهیم ساخت، بنده‌نوازی‌ها کرد و به ثروت رساند. ذهن آنها تهی از چیزی بنام دمکراسی بود و کمترین معنایی از دمکراسی نمی‌شد در آن یافت. این اسلام‌گرایان خود را به کیش «مهاتیر بن محمد» وفادار می‌دانستند؛ دیکتاتوری که از «ارزش‌های آسیایی» داد سخن می‌داد و به بهانه‌ی برتری منافع جامعه بر منافع فرد، «آزادی» را تحقیر می‌کرد و آن را یک «ارزش غربی» می نامید.

مشخصات کتاب:

Gilles Kepel: Das Schwarze Buch. Aufstieg und Niedergang des Islamismus. Piper Verlag München 2002.

این مفسر اسلام‌گرا هشدار می‌دهد: «در صورتی که اسلام‌گرایان موفق به حل معضل قدرت طلبی نشوند، آنگاه تیر خلاصی را به تمامی امیدها برای یک احیای اسلامی و به خود اسلام خواهند زد

نسبت دینداران با علم

ریچارد داوکینز

ترجمه ی امیر غلامی



دیدگاه های دینداران در مورد علم را می توان به سه دسته ی اصلی تقسیم بندی کرد. من این سه دیدگاه را "هیچ-دانی"، "همه چیز-دانی"، و "عدم رقابت" می نامم. ابتدا با دیدگاه آخری شروع می کنم که بیشتر باب طبع الاهیون امروزی است.

دینداران دیدگاه "عدم رقابت" به درستی باور دارند که دین نمی تواند در قلمرو علم با آن رقابت کند. به نظر اینان هیچ رقابتی میان علم و دین وجود ندارد، زیرا این دو در مورد امور کاملاً متفاوتی هستند. اکنون می بینیم که توضیح انجیل { و همچنین قرآن.م} در مورد منشاء جهان (منشاء حیات، تنوع گونه های جانداران، منشاء انسان) کلاً غلط از آب در آمده است.

دینداران "عدم رقابت" با این هیچ مشکلی ندارند: به نظر آنان بسی ساده اندیشانه، و نهایت کج سلیقه ای است که بپرسیم آیا داستان های انجیلی حقیقت دارند؟ این دسته می گویند: البته که این داستان ها به بیان تحت اللفظی کاملاً عاری از حقیقت اند. دین و علم بر سر یک قلمرو با هم در رقابت نیستند. در مورد چیزهای مختلفی سخن می گویند. هر دو درست اند، اما درستی شان از انواع متفاوتی است.

دین گروه طرفدار "هیچ-دانی" در آشتی هستند که نمی توان از نتایج علم در مورد دین گریخت. جهانی با وجود خدا بسیار متفاوت با جهانی بدون خداست. فیزیک یا زیست شناسی در جهانی که خدا باشد فرق می کند. به همین خاطر است که اغلب ادعاهای اصلی دین علمی هستند. دین یک نظریه ی علمی است.

گاهی مرا متهم می کنند که برخوردی متکبرانانه و فاقد تحمل با آفرینش گرایان دارم. البته تکبر صفت نامطلوبی است، و من باید از اینکه متکبر شمرده شوم، بیزار باشم. اما هر چیزی حدی دارد! در دوره ی دانشجوئی برای این که به من نشان داده شود که گروه با تاریخ سر جنگ ندارند، دانشجوی تخصصی رشته ی

تکامل بودن چگونه چیزی است، از من خواسته شد که یک رشته بحث با آفرینش گرایان داشته باشم. وضعیت من با این وضع قابل مقایسه بود: فرض کنید شما یک دانشجوی تاریخ باشید که

عمری را صرف مطالعه ی تاریخ روم، با همه ی جزئیات مفصل اش کرده است. حال کسی از راه برسد که مثلاً مدرکی در مهندسی دریا یا موسیقی دارد، و بکوشد با شما بحث کند که رومی ها هرگز وجود نداشته اند. آیا تحمل این مطلب و فروخوردن عصبانیت خود را دشوار نخواهید یافت؟ آیا چنین برخوردی کمی متکبرانانه نمی نماید؟

گروه سوم، یعنی "همه چیز-دانی" ها (که من این لقب نامهربانانه را به خاطر دیدگاه پدرسالارانه شان به آنها داده ام)، فکر می کنند که دین برای مردم خوب است، چه بسا برای جامعه هم مفید باشد. شاید خوبی آن بدان خاطر باشد که آنان را در برابر مرگ یا مصیبت تسلی می دهد، و یا بدین خاطر که یک نظام اخلاقی فراهم می کند.

در این دیدگاه، اینکه آیا عقاید دینی حقیقتاً درست اند یا نه، اهمیتی ندارد. به نظر اینان، شاید خدایی در کار نباشد؛ ما مردمان تحصیل کرده می دانیم که برای هیچ کدام از اعتقادات دینی شواهد مؤید دقیقی وجود ندارد، تا چه رسد به باورهای مثل باکرگی مریم یا ظهور مجدد مسیح. اما عوام الناس به خدایی نیاز دارند که آنها را از تبه کاری باز دارد یا تحمل غم و غصه ها را برایشان آسان کند. این مسئله ی جزئی که احتمالاً خدایی در کار نیست، در برابر فواید عظیمی که دین برای جامعه دارد رنگ می بازد. من در مورد این گروه "همه چیز-دانی" سخن بیشتری نمی گویم چون آنها هیچ ادعایی در مورد صحت علمی داشتن دین ندارند.

مشکل اینجاست که خدا به این معنای پیچیده ی فیزیک دان ها هیچ شباهتی با خدای انجیل یا هر دین دیگری ندارد. اگر فیزیک دانی بگوید که خدا نام دیگر ثابت پلانک است، یا یک آبرریسمان

آیا خدا یک آبرریسمان است؟

سکولاریسم اولین گام در آزادی از دین

اما با تعمق بیشتر می بینیم که این بیشتر به یک مفرّ می ماند چون همین مطلب را در مورد بابائونل و پلنگ صورتی هم می توان گفت. شاید در ته باغ، پلنگ صورتی خانه داشته باشند. هیچ شاهدهی در میان نیست، اما نمی توانید ثابت کنید که چنین چیزی درست نیست. پس آیا باید در مورد پلنگ صورتی لادری باشید؟

مشکل استدلال اگنوستیک این است که می توان آن را در مورد همه چیز بکار برد. بی نهایت موجود را می توان فرض کرد که نتوان به طور مثبت وجود آنها را نفی کرد. مردم به وجود اغلب آنها باور ندارند. کسی باور ندارد پریان، تک شاخ ها، اژدها، بابا نونل و غیره وجود داشته باشند. اما اغلب مردم به وجود خدای خالقی باور دارند، خدایی که با همه ی ساز و برگ دینی دیگر از والدین شان به ارث می

گمان می کنم دلیل اینکه اغلب مردم، با وجودی که همگی از گروه "هیچ-ندانی" ها نیستند، با این حال احساس می کنند که تکامل داروینی به قدر کافی گسترده نیست که همه چیز را در مورد حیات توضیح دهد. به عنوان یک زیست شناس، تنها می توانم بگویم که هرچه بیشتر در مورد حیات و تکامل بخوانید و آنچه را که معلوم شده مطالعه کنید، این احساس بیشتر زایل می شود.

نکته ی دیگری که می خواهم بیافزایم این است که هرچه بیشتر اهمیت تکامل را دریابید، بیشتر از موضع لادری به موضع بیخدا رانده می شوید. احتمال وقوع چیزهای پیچیده، و از نظر آماری بعید، بنا به سرشت خود کمتر از احتمال وقوع رخدادهای ساده و محتمل است.

زیبایی شگرف نظریه ی تکامل داروین این است که توضیح می دهد که چگونه موجودات پیچیده و دشوار، با گام های تدریجی از آغازی ساده و بسیط پدید آمده اند. ما تبیین خود را از آغازی بی نهایت ساده شروع می کنیم، که هیدروژن خالص و مقدار عظیمی انرژی باشد. و تبیین علمی داروینی ما را با یک سری گام های تدریجی و کاملاً مشخص به زیبایی خیره کننده و پیچیدگی حیات می رساند.

فرضیه ی رقیب، یعنی اینکه حیات توسط یک خالق ماوراءطبیعی آغاز شده است، نه تنها زاید، بلکه بسیار نامحتمل است. این فرضیه، و هرگونه استدلالی که زمانی به نفع آن بوده، امروز به بن بست رسیده است. چرا که خدایی که شایسته ی نام خدایی باشد، باید موجودی با هوش بی نهایت باشد، یک ذهن متعالی، هستنده ای که احتمال وجودش به غایت اندک است - حقیقتاً بودن اش بعید است.

حتی اگر فرض وجود چنان هستنده ای همه چیز را توضیح دهد (و ما نیازی به چنین فرضی نداریم)، کمکی از دست این فرضیه بر نمی آید چون خود معمای بزرگتری را روی دست مان می گذارد.

علم توضیح می دهد که چگونه پیچیدگی (مسئله ی دشوار) از سادگی (مسئله ی ساده) ایجاد شده است. فرضیه ی وجود خدا هیچ توضیح ارزشمندی برای هیچ چیز نیست، زیرا صرفاً آن چیزی را فرض می گیرد که می کوشیم توضیح دهیم. فرض سختی می کند تا مسئله ی سختی را توضیح دهد، و مسئله را رها می کند. نمی توانیم ثابت کنیم که خدا وجود ندارد، اما می توانیم با اطمینان نتیجه بگیریم که وجود داشتن اش بسیار بسیار بعید است.

است، سخن او را تعبیر استعاری این مطلب تلقی می کنیم که می گوید سرشت ابررسمان ها یا مقدار ثابت پلانک رازی است عمیق. آشکار است که این مطلب هیچ ربطی به موجودی ندارد که آمرزنده ی گناهان است، که به دعاها گوش فرا می دهد، که می گوید باید از ساعت 5 روزه را شروع کرد یا ساعت 6، که آیا باید دستمال سر کرد یا تسبیح دست گرفت؛ و هیچ ربطی به موجودی ندارد که قادر است برای کفاره ی گناهان فرزندش، قبل و بعد از تولد، او را به مجازات مرگ محکوم کند.

انجیل افسانه ای

همین مطلب در مورد اینهمان دانستن بیگ بنگ کیهان شناسی جدید با اسطوره ی آفرینش نیز صادق است. شباهت میان برداشت های پیچیده ی فیزیک نوین و اسطوره های آفرینش بابلیان و یهودیان که ما امروزه به ارث برده ایم به غایت سطحی است.

طرفداران "عدم رقابت" در مورد بخش هایی از متون مقدس و آموزه های دینی که روزگاری حقایق بی چون و چرای علمی محسوب می شد، چه می گویند؟ در مورد پیدایش جهان، پیدایش حیات، معجزات جورواجور عهدعتیق و عهدجدید، بقای پس از مرگ، و باکره ی زاینده چه می گویند؟ در نظر طرفداران "عدم رقابت"، اهمیت این مطالب بیش از افسانه های اخلاقی، از قبیل افسانه ی اوزیپ هانس کریستین اندرسون نیست. هیچ اشکالی در این دیدگاه نیست، اما مشکل اینجاست که آنان تقریباً هرگز نمی پذیرند که چنین رویکردی را پیش گرفته اند.

برای مثال، من اخیراً سخن روحانی اعظم یهودی، سیر ایمانول جاکوبوویت، را در مورد زشتی راسیسم (نژادپرستی) می شنیدم. راسیسم زشت است، و باید علیه آن قوی تر از آنچه که این عالی جناب می گوید استدلال کرد. به بیان ایشان، چون آدم و حوا نیاکان مشترک همه ی انسان ها هستند، پس همه ی آدمیان به نژاد واحدی تعلق دارند، که همان نژاد آدم ابوالیشر باشد، پس راسیسم زشت است.

اگر ایشان طرفدار "عدم رقابت" بود، باید با داستان آدم و حوا هم همان برخوردی را می داشت که با ما با دیگر داستان ها داریم. کسی با رجوع به داستان جک و لوبیای سحرآمیز یا سیندرلا نمی کوشد به موعظه ی اخلاق حسنه بپردازد.

احساس من این است که روحانیون چنان به داستان های انجیلی عادت کرده اند که تفاوت میان حقیقت و افسانه را به فراموشی سپرده اند. درست مثل بینندگان تلویزیونی که وقتی قهرمانی در سریال کماندار می میرد برای هم پیام تسلیت می فرستند.

ارث بری دین

سخن ام را با بازگشت به علم به پایان می برم. اغلب می شنویم که طرفداران "عدم رقابت" می گویند که گرچه هیچ شاهدهی برای اثبات وجود خدا وجود ندارد، اما هیچ شاهدهی هم برای نفی وجود او نیست. پس بهتر است چشمان خود را باز نگه داریم و اگنوستیک (لادری) بمانیم.

در نگاه نخست، چنین می نماید که این موضع جای چون و چرا ندارد، دست کم اگر آن را به معنای محدود قمارباز پاسکال تعبیر کنیم.

عضو انجمن بی خدایان بشوید! برای رهایی از سلطه اسلام و اسلام زدایی از ایران به ما بپیوندید!

مردم به تنگ آمده از اسلام، بی خدایان! آزاد اندیشان! انجمن "بی خدایان" می خواهد سخنگوی جنبش ضد مذهبی باشد که برای رهایی از اسلام و اسلام زدایی از ایران و خلاصی از یوغ دین مبارزه می کند. جنبشی که علیه حاکمیت اسلام و خدا و حکومت آنها بر انسان است. جنبشی که اصالت انسان را در مقابل دین و خدا قرار می دهد و آنها را از زندگی و جامعه چارو می کند. ما می خواهیم در مقابل کلام و قانون خدا و آیت الله، در مقابل قانون سنگسار و منکرات و تضریرات و عذارای و حجاب و آپارتاید جنسی- کلام و قانون انسان و آزادی او را قرار دهیم. ما پرچم دفاع از حرمت انسان را با دفاع از او در مقابل دین، اسلام و خرافات بلند میکنیم.

مردم! عضو انجمن بی خدایان شوید و بی خدایی را به هر شکلی که میتوانید تبلیغ کنید!

نشریه بی خدایان را تکثیر و پخش کنید و بدست دیگران برسانید!

با ما تماس بگیرید به ما بپیوندید و جنبش رهایی از اسلام و بی خدایی را گسترش دهید.

اعظم کم گویان

انجمن بی خدایان

azam_kamguian@yahoo.com

www.bikhodayan.com

http://www.bi-khodayan.blogspot.com/

حفاظت میکند.

منصور حکمت و کمونیسم حقیقت جو و دخالتگر او دین را نه اعتقاد مردم بلکه یک صنعت می داند. صنعتی که به نفع طبقات معین در جامعه است و به یک حاکمیت سیاسی و طبقاتی در جامعه خدمت میکند. مذهب صنعتی است که میلیاردها دلار پول در آن جابجا میشود. دستگاه نشر اکاذیب و توهمات خرافی است. مردم را در این دنیا از خشونت میترساند و در آن دنیا از عقوبت زندگی کردن. کمونیسم ما دین را مانند یک مافیای می بیند. صنعتی که دستگاه ارباب مردم و به تمکین و تسلیم کشیدن مردم در مقابل قدرت طبقاتی حاکم است. کمونیسم نقاد و حقیقت جو و دخالتگر منصور حکمت معتقد است که برای رهایی جامعه باید آن را از دین و صنعت مذهب خلاص کرد.

نقد دین و تبیین روشن و بی تحریف از صنعت مذهب و راه مبارزه با آن - روشن کردن پدیده اسلام سیاسی و چگونگی مقابله با آن و بازگرداندن هویت کمونیستی در نقد مذهب و مبارزه با آن (که از دهه 1930 به بعد تقریباً تماماً از میان کمونیستها رخت بر بسته بود) از نقاط تابناک پراتیک دخالتگر و نقد کمونیستی منصور حکمت بود. منصور حکمت مذهب و نقد به آن را در متن مبارزه طبقاتی و کشاکش جنبشهای اجتماعی و احزاب سیاسی قرار داد. او ستاره درخشان آسمان روشنگری حقیقت جویی و رهایی از دین و نکبت اسلامی است.

بعد و مشکل مساله این است که این نفرت سیاسی و قلبی از اسلام باید همراه با یک نبرد فکری عمیق که پایه های این دین و اصلا تفکر دینی را بشکافد و خصلت ارتجاعی مذهبی گری را با همه جوانب ظریفش که برای مثال در شرق زدگی، مردسالاری، و در بی حقوق کودک یا در روحیه ملی سیاهپوشی و مرگ پرستی و خصومت با شادی و امید در این کشورها خود را نشان میدهد، نقد کند. این نقد باید خودآگاه و مکتوب باشد، توسط ایدئولوگهای جامعه در هر دوره ای پیش برده شود. این را ما شاهد نیستیم. در نتیجه حرکتی که علیه اسلام خواهد شد در درجه اول یک حرکت توده ای وسیع مردم علیه ابراز وجود سیاسی - اجتماعی اسلام است. ولی اینکه این چقدر با یک نقد عمیق فکری همراه شود که تبدیل به سرمایه ای برای نسل های بعدی بشود و جامعه از این دوران خرافی- مذهبی اش عبور کند. باید دید در عمل چه میشود."

کمونیسم متمایز منصور حکمت در مورد نقش صنعت مذهب و چگونگی مبارزه با آن معتقد است که نفس واگذار کردن آن به امر خصوصی مردم کافی نیست. جامعه کمونیستی باید کاری کند که مردم دیگر اسیر دین نباشند، دین آنها را سرکوب نکند و مردم را در خرافه نگه ندارد. از طریق آموزش و پرورش و یک دولت آزاد که حقایق و واقعیت های سیاسی، اجتماعی، مدنی، تاریخی، بیولوژیکی، و طبیعی را به مردم آموزش میدهد. جامعه ای که قانونهای مدنی را تصویب می کند که از مردم در مقابل دست اندازی بنگاههای دینی و صنعت مذهب

زنده باد بی خدایی

دست مذهب از زندگی کودکان کوتاه!

کمونیسم کارگری و مذهب

سوال از اعظم کم گویان:

جاسوسی از سازمانهای سیاسی چپ، بازجویی و شکنجه کمونیستها و آزادیخواهان در زندانهای رژیم ختم شد. از جانب این چپ، "مولا علی" سوسیالیست و اسلام نوعی آرمان سوسیالیستی و دین محرومان قلمداد می شد. این روند در سراسر نیمه دوم قرن بیستم ادامه داشت و بویژه با عروج اسلام سیاسی به اوج خود رسید. در نیمکره جنوبی بطور اخص در آمریکای لاتین جنبشی به نام الهیات رهایی بخش در اواخر دهه شصت ظهور کرد. جنبشی پوپولیستی در بین مسیحیان و فقیرترین بخشهای جامعه آمریکای لاتین که کشیش های سردمدار آن در پی فرانت نوین و نوآوری در مسیحیت بودند تا آن را به اصطلاح به نفع تغییر شرایط زندگی مردم و محو ستم و استثمار به کار گیرند. این جنبش در آفریقا، فیلیپین و کره و آمریکای لاتین اشاعه یافت. کشیش کاتولیکی بنام گوستاو گوتیرز این جنبش را در کتابی بنام "الهیات رهایی بخش" فرموله کرد. گوتیرز و پیروانش برای تحلیل اقتصادی فقر و چگونگی رهایی از آن، از ترمینولوژی مارکسیستی و مبارزه طبقاتی استفاده می کردند.

کمونیسم متمایز منصور حکمت در نقد مذهب و مبارزه با آن در مقابل چنین روندی قد علم کرد. این کمونیسم هم به نقد فلسفی دین و مبانی اعتقادی آن کار داشت و هم به کارکرد سیاسی اجتماعی مذهب در مبارزه طبقاتی. پس از سالها تملق و مداحی از دین و اسلام توسط چپ سنتی و سنت توده ایستی یک جریان کمونیستی و یک متفکر کمونیست یک راست به سراغ دین و اسلام و قران رفت و با صراحت و شجاعت دین را آنهم در متن فضای "اسلام ضد امپریالیست" و "آخوندی مترقی" مانند خمینی که نور او به دل چپ های آن زمان تابیده بود به مصاف طلبید و اسطور مذهب مترقی را فرو ریخت.

یک جنبه مهم دیگر این نقد روشن کردن رابطه اسلام با شرق زدگی و آل احمدیسم و تغذیه دوجانبه و رابطه دین اسلام و ناسیونالیسم شرقزده بود. نقد آل احمدیسم و شرق زدگی نقد منصور حکمت به مذهب را تکمیل کرد.

از وجوه دیگر سهم منصور حکمت در نقد دین و نشان دادن جایگاه آن در مبارزه طبقاتی تبیین او از پدیده اسلام سیاسی بود. منصور حکمت روشن ساخت که از انقلاب ۵۷ ایران به بعد، ضد انقلاب اسلامی که انقلاب را سرکوب کرد و جمهوری اسلامی را سر کار آورد یکی از نخستین جلوه های حرکت اسلام سیاسی بعنوان یک پدیده جنگ سردی شکل گرفت. یک نیروی دست راستی، ضد چپ، ضد کمونیست و به درجه ای ضد غرب. جریانی که در رقابت با غرب بر سر ثروتها و قدرتی که در خاورمیانه و شمال آفریقا نهفته است، ظهور کرد. جریانی که قلمرو حکومت کردن را بر مبنای ایدئولوژی اسلامی سازمان داده و شدت ضد کمونیستی و ضد کارگری است. حرکتی است در متن رقابتهای بورژوازی در منطقه و در مقیاس جهانی. پرچمی که برای کسب اقتدار بخشهایی از جامعه است که به میراث کثیف دین اسلام تکیه میکنند برپا شده است. منصور حکمت این جنبش را مانند فاشیسم می دید یک فاشیسم کثیف دینی.

اما سهم او صرفا نقد و تبیین و روشننگری نبود. او درگیر سازمان دادن و رهبری کردن جنبشی در ایران بود که علیه اسلام و برای کنار زدن حاکمیت ارتجاعی اسلام تلاش می کرد. موجی را می دید که وقتی به حرکت درآید و حرکت ضد اسلام مردم شروع شود آنوقت دیگر این دین نمیتواند به مواضع و موقعیت سابق خود برگردد. اما او به کمبودهای این جنبش نیز بخوبی واقف بود: "بنظر من یک

کمونیسم کارگری و مذهب: این تیتز نام یکی از کتاب های خود شماست. به نظر شما تفاوت عمده کمونیسم منصور حکمت در برخورد با پدیده مذهب چیست؟ چه دیدگاهی نسبت به مذهب دارد و راه حل هایی برای آن تعریف می کند؟ اصولا منصور حکمت در برابر طیف های وسیع چپ سنتی که هیچ گاه نتوانسته بودند با مذهب مرزبندی جدی ای داشته باشند، چه آلترناتیوی را ارائه می دهد؟

مخالفت کمونیستها با مذهب، افشاگری آنها از مذهب و تلاششان برای ایجاد یک جامعه غیر مذهبی، یک امر هویتی و قدیمی برای کمونیست هاست. اما همانطور که کمونیسم از بستر اجتماعی خود دور شد نقد کمونیستی و مارکسیستی از مذهب هم جای خود را به روش برخوردی به مذهب داد که طبقات و اقشار غیر کارگری منافع خود را در آن جستجو می کردند. کمونیسم متمایز منصور حکمت در مقابل این موج تعرض طبقات دیگر به کمونیسم علیه کمونیسم و به نام کمونیسم که برای حفظ مذهب و استفاده از مذهب بود ایستاد. کمونیسم منصور حکمت برخورد منحن چپ سنتی به مذهب را به عقب راند.

کمونیسم رسمی تا پیش از فروپاشی شوروی و بلوک شرق برای نفوذ در مناطق تحت سلطه بلوک مسلط غرب تئوریهایی اسلام مترقی و ضد امپریالیست و الهیات رهایی بخش را پر و بال داد. از دهه سی قرن بیستم به بعد در بلوک شرق، روشنگری ماتریالیستی و ضد مذهبی با ظهور شوروی بعنوان یک اردوگاه بورژوازی جهانی عملا کند شده و ملاحظات تاکتیکی و منافع سیاسی این بلوک، روشنگری ضد مذهبی را مشروط و محدود کرد. برای تامین منافع سیاسی و اقتصادی بلوک شرق، لبه انتقادی و مذهب ستیزی آزاد اندیشانه این جنبش از بین می رود و آخوند ملی و ضد امپریالیست و مذهب خلقی و الهیات رهایی بخش که می توانست حامی منافع و مدافع نفوذ اردوگاه شوروی در مقابل امپریالیسم آمریکا باشد، کشف می شود. اسلام هم مترقی و خلقی تعریف می شود. جریان توده ای و مدعی مارکسیسم در این زمان به مذهب آوانس می دهد چون آن را ابزار مناسبی علیه سلطه بلوک بورژوازی غرب و امپریالیسم آمریکا می بیند. به این ترتیب بخاطر منافع کاملا سیاسی و زمینی، حقیقت، ماتریالیسم و مارکسیسم پایمال شده و مذهب و اسلام تطهیر می شوند و اسلام خلقی و ضد امپریالیست سروکله اش پیدا می شود. کمونیستهای وابسته به این بلوک از قبیل حزب توده و جریانات مشابه آن در کشورهای دیگر دائما بدنبال پیدا کردن مذهب مترقی، آخوند ضد امپریالیست و غیره بودند. جریاناتی مانند راه کارگر و شاخه های مختلف فدائی برای دفاع از اسلام و آخوند و کشیش مترقی با یکدیگر مسابقه می گذاشتند. از اینجا بود که بلبلیل منافع سیاسی و زمینی بلوک بورژوازی شرق مذهب به خوب و بد تقسیم شد. حزب توده در روزهای عاشورا و رمضان پرچم سیاه عزاداری را بر سر دفاترش می زد و علیه ابن ملجم مرادی و شمر و یزید اطلاعاتیه صادر می کرد و اسلام حماسی و ضد امپریالیست را تبلیغ می کرد.

همه، فعالیتها و همکاریهای سیاسی و پلیسی حزب توده و فدائیان اکثریت را در زمان خمینی و جمهوری اسلامی بیاد می آورند که با رهبر ضد امپریالیست خواندن خمینی و رای دادن به جمهوری اسلامی، مجلس خبرگان و ریاست جمهوری سیدعلی خامنه ای شروع و به

رفورماسیون و ضد - رفورماسیون

فصل پنجم از بخش تاریخ مدرن برتراند راسل: کتاب تاریخ فلسفه غرب

ترجمه: اعظم کم گوین

رفورماسیون و ضد-رفورماسیون هر دو طغیان ملت‌های کمتر متمدن را علیه تسلط فکری و روشنفکرانه ایتالیا را نمایندگی می‌کنند و نشان می‌دهند. در مورد رفورماسیون طغیان سیاسی و تئولوژیک (الهیات‌شناسانه) بود: افتدار و مرجعیت پاپ طرد و رد شده و باجی که او از طریق قدرت داشتن کلیدهای بهشت دریافت می‌کرد متوقف گردید. در مورد ضد-رفورماسیون این فقط طغیان علیه آزادی فکری و اخلاقی رنسانس ایتالیا بود: قدرت پاپ زوال نیافت بلکه گسترش یافت در عین حال و در همان زمان روشن بود که قدرت او با تساهل بورگیا و مدیچی خوانایی نداشت. اگر نه خیلی دقیق اما می‌توانیم بگوئیم که رفورماسیون آلمانی بود و ضد-رفورماسیون اسپانیایی. جنگ‌های مذهبی بین اسپانیا و دشمنانش برپا بود و همزمان با دورانی بود که قدرت اسپانیا در بالاترین حد بود. تمایل افکار عمومی ملت‌های شمالی اروپا در مورد رنسانس ایتالیا در ضرب المثل زیر نشان داده می‌شود: انگلیسی‌ای که ایتالیایی شده باشد شیطان در او تجسم یافته و رسوخ کرده است.

می‌توان دید که چگونه خطاکاران و مقصرین در آثار شکسپیر - ایتالیایی هستند. ایگو برجسته‌ترین نمونه است اما روشن‌ترین نمونه ایچیمو در سیمبلین است که انگلیسی‌های

مسافر در ایتالیا را گمراه می‌کند و به انگلستان می‌رود تا نیات شرورانه اش را در مورد مردم بومی بعمل درآورد. زدن اتهام بی‌اخلاقی و ولنگاری به ایتالیایی‌ها تا حد زیادی نتیجه رفورماسیون بود. متأسفانه این تعرض شامل نفی دستاوردهای فکری و روشنگرانه‌ای بود که ایتالیا برای مدنیّت در غرب کسب کرده بود. سه مرد بزرگ رفورماسیون و ضد رفورماسیون لوتر کالوین و لویولا بودند. هر سه در مقایسه با ایتالیایی‌ها که بلافاصله قبل از آنها بودند یا در مقایسه با اراسموس از نظر فکری به فلسفه قرون وسطی تعلق دارند. قرن‌ی که بدنبال شروع رفورماسیون آغاز شد قرن‌ی عقیم بود. لوتر و کالوین به سنت آگوستین رجوع کردند اما فقط بخشی از تعالیم او را که مربوط به رابطه روح و خدا بود را حفظ کردند و نه آن بخشی که مربوط به کلیسا بود. الهیات آنها مبتنی بر امحای قدرت کلیسا بود. این دو اعراف (برزخ) را ملغی کردند که بمعنی‌الغای دکتترین امتیازات پاپ بود. از طریق دکتترین تقدیر - آنها سرنوشت روح پس از مرگ کاملاً از دست کشیش‌ها بیرون کشیدند. این ابداعات در عین حال که به مبارزه علیه پاپ کمک می‌کردند در همانحال مانع می‌شدند که کلیساهای پروتستان در کشورهای پروتستان مانند کلیساهای کاتولیک در کشورهای کاتولیک قدرتمند بشوند. علمای پروتستان حداقل در آغاز به همان اندازه علمای کاتولیک متعصب و متحجر بودند اما قدرت کمتری داشتند و بنابراین موجب شر و آزار کمتری می‌شدند. تقریباً از همان ابتدا بین پروتستانها در زمینه قدرت دولت در تعیین امور مذهب تفاوت وجود داشت. لوتر خواهان آن بود که در هر کشوری که شاهزاده یا شاه پروتستان باشد او را بعنوان رئیس کلیسا در آن کشور برسمیت بشناسد. در انگلستان هنری هشتم و الیزابت موقعیت خود را با توجه به این نظر لوتر تحکیم کردند و شاهزاده‌های پروتستان در آلمان و اسکانديناوی و هلند (پس از شورش علیه اسپانیا) نیز همین کار را کردند. این روند به تسریع افزایش قدرت شاهان (تا آن زمان هم قدرتشان زیاد بود) کمک کرد. اما آن پروتستانهایی که جنبه‌های فردیت رفورماسیون را جدی گرفتند بهمان اندازه که نمی‌خواستند از پاپ تبعیت کنند از شاهان هم نمی‌خواستند اطاعت کنند. آناباپتیست‌ها در آلمان سرکوب شدند اما دکتترین آنها در هلند و انگلستان اشاعه یافت. منازعه بین الیور کرامول و "پارلمان طولانی" جنبه‌های متعددی داشت: در جنبه‌های مربوط به الهیات این جدال و منازعه بخشاً منازعه‌ای بود بین آنهایی که نقش و تصمیم دولت در امور مذهبی را رد می‌کردند با آنهایی که با این امر موافق بودند. بتدریج فرسودگی ناشی از جنگ‌های مذهبی منجر به رشد ایده تولرانس و تحمل دینی شد که یکی از مبانی و منابع جنبشی بود که بعدها به لیبرالیسم قرن هجدهمی و نوزدهمی تبدیل شد. موفقیت‌های بطور اعجاب آور سریع پروتستانسیم عمدتاً ناشی از خلق نظم ژزونیّت توسط لویولا بود. لویولا یک سرباز بود و نظم او بر اساس مله‌های نظامی و ارتشی بود: اطاعت بی‌چون و چرا از ژرنال و هر ژزونیّتی باید خود را بعنوان جنگجوی در حال جنگ با رافضی‌ها و التقاطیون می‌دید. از آغاز کار شورای ترنت نظم ژزونیّت دارای نفوذ شد. آنها منضبط و توانا و کاملاً خود را وقف این مذهب کرده و در پروپاگاندا مهارت داشتند. الهیات آنها در نقطه مقابل پروتستانها قرار داشت: آنها عناصری از تعالیم سنت آگوستین را که پروتستانها بر آن تاکید داشتند را رد می‌کردند. ژزونیّت‌ها به خواست و اراده آزادانه عقیده داشتند و تقدیر را رد می‌کردند. رستاخیز از نظر آنها فقط با دین ممکن نبود بلکه با دین و تلاش و انجام مامورتهای سخت کوشانه در شرق دور اعتبار فراوانی بدست آوردند. آنها بعنوان اعتراف گیر محبوب شده بودند چون (اگر سخت پاسکال را بپذیریم) ژزونیّت‌ها باستثنای کسانی که در دین ابداع کرده بودند - نسبت به سایر روحانیون معتدل تر بودند. ژزونیّت‌ها بر آموزش تاکید و تمرکز کردند و کنترل محکمی بر اذهان جوانان بوجود آوردند. اگر عنصر تئولوژیک آن را کنار بگذاریم بهترین آموزش‌ها را فراهم می‌کردند. ما خواهیم دید که ژزونیّت‌ها ریاضیاتی به دکارت آموزش دادند که قادر نبود از جای دیگری بیاموزد. ژزونیّت‌ها از نظر سیاسی یک بدنه منضبط و متحد و واحد بودند که هیچ نوع خطر و حمله‌ای نمی‌توانست آنها را متفرق کند. آنها از شاهان کاتولیک مصرانه می‌خواستند که بی‌وقه به آزار و تعقیب پردازند و خود پس از غلبه بر ارتشهای اسپانیا سیستم ترور و انگیزاسیون را دوباره برپا کردند. حتی در ایتالیا که تقریباً حدود یک قرن سنت اندیشه و تفکر آزاد را داشت. نتایج رفورماسیون و ضد-رفورماسیون در قلمرو فکری در ابتدا کاملاً بد بود اما نهایتاً مفید بود. جنگ سی ساله برای همه این پیام را داشت که نه پروتستانها و نه کاتولیک‌ها هیچیک کاملاً پیروز نخواهند بود. ضروری بود که امید قرون وسطایی مبنی بر اتحاد دکتزینال کنار گذاشته شود که این باعث آزادی بیشتر مردم در حتی امور بنیادی گردید. تنوع عقیده در کشورهای مختلف موجب شد کسانی که از تعقیب و آزار می‌گریختند بتوانند در خارج از کشور خود زندگی کنند. بیزاری از جدال تئولوژیک - توجه انسانهای معقول را به آموزش و یادگیری سکولار بخصوص در ریاضیات و علوم جلب کرد. اینها دلایلی هستند بر این واقعیت که در حالیکه قرن 16 پس از عروج لوتر از نظر فلسفی عقیم است - قرن 17 قرن بزرگترین نام‌ها است و حاوی بیشترین پیشرفت‌ها از زمان فلاسفه یونان است. این پیشروی در علوم آغاز شد که در فصل آینده به آن خواهیم پرداخت.